

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر تربیتی و آموزشی روش آن:

تا به حال روش موضوعی را کار کردیم، کم و بیش با آن روش آشنا شده‌اید. مدتی هم با این روش تفسیر تربیتی کار می‌کنیم که تفسیر متداول و معمول است تا انشاءالله بیشتر با زوایا آشنا شوید. برای شروع سوره اسراء را انتخاب کردیم که از سوره‌های مکی است و تقریباً در وسط قرآن هم قرار گرفته (جزء پانزدهم).

«...»^۱؛ منزه است کسی که شبانه بندهاش را سیر داد، از مسجدالحرام، «...»

«...»؛ به سوی مسجدالاقصی. «...»

«...»؛ که اطرافش را با برکت قرار دادیم، «...»

«...»؛ تا از آیات خودمان به او نشان دهیم، «...»

«...»؛ همانا او شنوایی بیناست. کلمه «اسراء» به معنای بردن

در شب، سیر شبانه دادن و «الیلاً» هم برای تأکید است، «...»

«...»^۲؛ بندگان من را شبانه بیرون ببر. «الیلاً» که می‌گوید برای

تأکید است، وگرنه خود کلمه «اسراء» یعنی سیر شبانه دادن. این آیه اشاره به مقدمه معراج و حرکت مقدماتی معراج پیامبرگرمی اسلام^(ص) است که شبانه‌ای بود. حضرت در مسجدالحرام خوابیده بودند که فرشتگان خدا آمدند و رسول خدا را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی با مرکب براق که در روایت آمده است، بردند. رسول گرمی اسلام در آنجا با عده‌ای از انبیاء الهی دیدار کردند. موقع نماز شد، حضرت بر آنها امامت کردند و طبق بعضی از روایات و طبق این آیه شریفه که می‌فرماید: «

«^۳؛ از پیامبران قبل از خود بپرس که آیا ما الهی و معبودی غیر از خدا در عبادت برای خدا قرار دادیم. در روایاتی آمده

در همین شب معراج بود که حضرت با پیغمبران دیدار کردند و آیه نازل شد که این سؤال را از ایشان بپرس، آنجا بود که رسول گرمی به سوی آسمان‌ها رفتند و هفت طبقه آسمان‌ها را طی کردند، که البته در این آیه فقط به سیر مقدماتی‌اش اشاره‌ای شده و به معراج در اینجا اشاره‌ای نشده روایات فراوانی دارد که ما متعرض روایات نمی‌شویم. در مورد معراج چند مسئله است بعضی اختلافی و بعضی اتفاقی است. اتفاقی اینکه پیامبر قطعاً به معراج رفته، به خاطر این که روایات در مورد معراج پیغمبر متواتر است، آیات هم گواهی می‌دهد از جمله این آیه «^۴ و آیات معراج آنجا مفصل‌تر آمده است.»

دومین مطلبی که اختلافی است، این است که پیامبر با جسم به معراج رفته یا با روح؟ بین علما و مفسران اختلاف است. عده‌ای می‌گویند که پیامبر گرمی با جسم به معراج رفته و عده‌ای هم می‌گویند که با روح و هیچ کدام هم دلیل قطعی بر نظر خود ندارند. بنابراین کسانی که ایراد و اشکال می‌گیرند به مسلمانان، که می‌گویند چگونه ممکن است که یک انسان با این بدن مادی از فضا بالا رود و از آسمان‌ها عبور کند این اشکال وارد نیست. اگر کسی گفت من معراج جسمانی را قبول ندارم، هیچ اشکالی به دینش وارد نشده است (خیلی‌ها هستند که قبول ندارند) اگر چه عده‌ای از مفسران تمایل دارند که معراج جسمانی_روحانی بوده است. پس معراج جسمانی جزء مسلمات نبوده و اشکال فوق وارد نیست ولی اگر حتی جسمانی بودن معراج هم حتمی بود و قطعاً بیان شده بود از نظر علم امروز محال نبود به خاطر اینکه امروز بر اساس فرضیه نسبیت، دانشمندان می‌گویند که محال نیست که انسان بتواند خارج از ظرف زمان، مسافتی بیکران را طی کند. از نظر علم محال نیست (که به آن طی الارض می‌گویند). بنابراین قصه جاذبه و خلأ جوی و تمام این‌ها منتفی می‌شود. یکی دیگر از مطالب معراج این است که پیامبر اسلام در آسمان‌ها با انبیاء زیادی مواجه شدند، حضرت عیسی^(ع)، حضرت موسی^(ع)، حضرت ابراهیم^(ع)، حضرت ادريس^(ع)، و حضرت یحیی^(ع) و سایر پیغمبران و با آن‌ها سخنانی گفتند، گفت و شنیده‌های مختصری داشتند، با فرشتگان عجیبی برخورد کردند و عجایب آسمان‌ها را دیدند. فلسفه معراج این است که پیغمبر گرمی به اراده خدا عجایب آسمان‌ها را مشاهده کند. این فلسفه و حکمت معراج بوده که در این

۱- اسراء آیه ۱

۲- دخان آیه ۲۳

۳- زخرف آیه ۴۵

۴- نجم آیه ۱۸

آیه هم فرموده: «؛ و در نهایت با چشم دل خدا را ببیند. قرآن می‌فرماید: «؛ دل در آنچه

دید خطا نرفت. با چشم دل خدا را ملاقات کرد و سخن گفت و خداوند حکمت‌ها و معارف نابی را به عنوان ارمغان به پیامبرش هدیه کرد. این خیلی خلاصه داستان معراج.

اما این که می‌فرماید: «؛ یک التفاتی در آیه به کار رفته. اگر یادتان باشد بحث التفات را گفتیم که گاهی وقت‌ها مثلاً سیاق

آیه، سیاق خطاب است؛ یک وقت حالت غیبت پیدا می‌کند. گاهی وقت‌ها سیاق، سیاق غیبت است یک وقت حالت خطاب پیدا می‌کند به این التفات می‌گوییم. التفات یک مقاصدی در پی دارد. این جا اگر به آیه نگاه کنید می‌فرماید: «؛ «اسری» فعل ماضی

غایب است. بعد می‌فرماید: «؛ «لِئُرِيَهُ» متکلم مع الغیر است. علی‌القاعده باید می‌گفت: «لِئُرِيَهُ»؛ یعنی منزه است آن خدایی

که سیر داد بنده‌اش را تا به او نشان دهد. نباید بگوید منزه است آن خدایی که بنده‌اش را شبانه برد تا به او نشان دهیم. در ترجمه فارسی چون معهود نیست، ترجمه تحت‌اللفظی بلیغ نیست بلکه ممکن است خوشایند شنونده هم نباشد؛ چون اصلاً در زبان فارسی چنین صنعتی وجود ندارد اما در زبان عرب این از مستحسنات و محسنات کلام است. از زیبایی‌های کلام التفات است که این التفات باعث می‌شود یک معانی خاصی به ذهن شنونده و مخاطب القا شود. حال اینجا مراد چیست؟ برای چه نفرمود: «لِئُرِيَهُ»، فرمود: «لِئُرِيَهُ»، آن را از حالت مفرد غائب به حالت جمع متکلم آورد؟ ظاهراً این است که می‌خواهد از موضع قدرت حرف بزند؛ چون بردن یک انسان به آسمان و نشان دادن آیات بزرگ الهی به او فقط از قدرتمند حکیمی چون خدا بر می‌آید. غرض التفات ظاهراً این است. «...»؛ همانا او شنوایی

بیناست. نکته‌ای دیگر که در بحث مقدماتی تفسیر گفتیم این بود که همیشه اسماء جلاله‌ای از صفات الهی، اسماء حسنی که آخر آیات می‌آید با محتوای آیه همخوانی دارد؛ یعنی ارتباط معنوی دارد. مثالی هم که برایتان زدیم یادتان است که آیه سرقت بود: «

«؛ گویی یک نفر خوانده بود «عَفْوَرٌ رَحِيمٌ»، دیگری گفته بود اشتباه

می‌خوانی، دلیلش هم این بوده که متن آیه با این چیزی که شما می‌گویی تناسب ندارد و درست هم گفته بود. گفتیم که اسماء حسنی در آخر آیه با محتوای متن آیه حتماً ارتباط دارد. چرا اینجا فرمود: «

وقتی شما دعا می‌کنید خدا می‌شنود، «بصیر» را در مقام شهود و دیدن و رؤیت بکار می‌برند؛ یعنی خداوند اولاً تقاضای به حق پیغمبرش را شنیده، درخواست رسیدن به آن کمال والا را شنیده؛ معلوم است باید برای رسیدن به کمالات دعایی هم باشد این که بگوییم خدا که خبر دارد بالاخره ما نیازمندیم، خدا می‌گوید: درست است من خبر دارم، ولی تو هم باید دعا کنی. همین پیغمبری که در متن صراط مستقیم بود روزی چهل و چند بار می‌فرمود: «

می‌بیند و می‌داند که این انسان کامل لایق این سفر است. شما اگر لیاقت یک چیزی داشته باشی و از خدا بخواهی خدا به تو می‌دهد؛ اگر خواستی و نداد به خاطر این است که خدا دارد می‌بیند یک نقصی در طالب است که مانع می‌شود به آن نعمت برسد. اما این که می‌فرماید: «...»؛ ما مبارک کردیم اطراف مسجدالاقصی را، نشان می‌دهد که زمین‌ها در برکت و خیر یکسان نیستند، و الا

نباید اختصاص می‌داد به اطراف مسجدالاقصی.

اشاره‌ای هم به روایات کنیم. اگر شما می‌خواهید مطالعه یا تحقیق کنید، به روایات بحث همین آیه در جلد ۱۳ ترجمه فارسی المیزان ۲۰ جلدی، مراجعه کنید. بعد از همین آیه حدود ۵۰ یا ۶۰ صفحه علامه طباطبایی^(۵) روایات را به صورت تحلیلی آورده‌اند. می‌توانید روایات را نگاه کنید و به هر حال ببینید حوادثی که در معراج رخ داده چه بوده است. البته روایاتش ممکن است دانه به دانه قطعی و متواتر نباشد، اما وقتی جمعاً روی هم می‌ریزیم این نکاتی که من گفتم به صورت تواتر اجمالی تقریباً از آن بیرون می‌آید و ممکن است بعضی از روایاتش هم سنگین باشد و کسی بگوید ما نمی‌توانیم این را بپذیریم و در مورد آن توقف می‌کنیم، مانعی ندارد.

در رابطه با مسئله معراج و امکان معراج عده‌ای تشکیک می‌کنند می‌گویند: چگونه معراج، صورت گرفته؟ فرض کنید مهندسی، یک شهر فضایی را طراحی کرده است. نبوغ این مهندس فوق‌العاده زیاد و استثنایی است این شهر زیر نظر خودش ساخته شده با برج‌های آسمان خراش

۱- نجم آیه ۱۱

۲- مائده آیه ۳۸

چند صد طبقه. بگوییم حالا می‌خواهد یکی از دوستانش را به این شهر ببرد و در آن بگرداند، کسی بگوید: نه نمی‌تواند! چطور ممکن است؟ می‌گوییم: او این شهر را ساخته، آیا نمی‌تواند یک نفر را در آن بگرداند؟! آیا خدایی که این آسمان را بنا کرده، نمی‌تواند پیغمبرش را یک بار دور آسمان بگرداند؟! خیلی انسان باید پرت باشد که بخواهد اینجا را اشکال بگیرد؛ این یعنی ضعف اعتقادی و همه چیز را با زور خود مقایسه کردن. ما (معمولاً ناخودآگاه) هر چه که می‌گویند می‌شود یا نمی‌شود را فوری با قدرت خودمان مقایسه می‌کنیم. اگر دیدیم با قدرت ما فاصله دارد، می‌گوییم نمی‌شود! اگر دیدیم نزدیک به قدرت خودمان است، می‌گوییم: ممکن است، در حالی که در اینگونه مسائل باید با قدرت خدا مقایسه کرد. آیا خدایی که این آسمان و این عجایب را آفریده اگر بخواهد یک نفر از دوستانش را در آن سیر دهد نمی‌تواند؟ اسباب بر او تنگ می‌گیرد یا او محتاج اسباب است؟ بگوییم حالا چطور از جاذبه فرار کند، یا تنفس چه می‌شود؟ انسان باید پرت باشد و بیش توحیدی او کور که اینقدر ساده با مسئله برخورد کند! انسانی که بویی از توحید برده باشد این سؤال به ذهنش نمی‌آید.

«!»

«...؛ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم. همان کتاب احکام و شریعت. ...»

آن را وسیله هدایت بنی‌اسرائیل ساختیم، ...»

«؛ غیر ما را تکیه‌گاه و وکیل خود قرار ندهید. ۱- کلمه

«کتاب»: دو نوع کتاب و نوشته داریم. مثل کتاب فیزیک؛ در کتاب فیزیک می‌گویند: (مثلاً) جاذبه زمین اشیاء را به طرف خود می‌کشد. چیزی است به نام قانون جاذبه. می‌گوییم: تکلیف ما در مقابل این چیست؟ می‌گویند: هیچ، شما فقط بدان، همین که دانستی دیگر تمام است و شما هیچ تکلیفی ندارید. اما یک نوع کتابی است که در آن نوشته مثلاً برای اینکه فرزند شما مطیع شود باید چنین رفتاری با او داشته باشید. می‌گوییم: این هم تمام شد، دانستیم. می‌گویند: نه حالا که دانستی اول کار است، باید به آن عمل کنی، اگر عمل نکنی دانستن مثل ندانستن است. آن کتاب مطالبی است که به عقل نظری عرضه می‌شود، این به عقل عملی عرضه می‌شود. در آنجا دانستن کافی است، در اینجا دانستن ناکافی است؛ دانستن مقدمه عمل است. اصلاً ...»

«...؛ یعنی وجب یعنی واجب شد بر شما روزه. ...»

«؛ نماز را (به طور معمول) انجام دهید، زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است. اصلاً

کلمه «کتاب» یعنی واجب یعنی چیزی که باید انجام بدهی، پس معلوم است که مراد از کلمه «کتاب» در اینجا دستوراتی است؛ بایدها و نبایدهاست، یعنی احکام شریعت و صرفاً دانستنی‌های محض نبوده. بعد می‌فرماید: ...»

«...؛ و آن را وسیله

هدایت بنی‌اسرائیل ساختیم. ما دو نوع بلکه به بیان بهتر سه نوع هدایت داریم که من قبلاً هم اشاره‌ای کردم. یک وقتی است که مثلاً شما سوار ماشینتان هستید دارید می‌روید، یک شخصی دست بالا می‌کند، می‌ایستد. می‌گوید: آقا فلان میدان از کدام طرف می‌روند؟ شما فقط آدرس می‌دهید و رد می‌شوید. بعضی از هدایت‌های خدا اینگونه است. این که قرآن می‌فرماید: «

...؛ این هدایت یعنی آدرس؛ آدرس برای مردم. زمانی است که می‌بینید نه یکی از بستگان خودتان، یکی از کسانی است که با

شما صمیمیتی دارد می‌گوید: خودم تو را می‌رسانم. همین که دارید او را می‌برید آدرس هم یادش می‌دهید، می‌گویید: این خیابان فلان است، این خیابان فلان است، به مقصد هم می‌رسانید. او را هدایت کردید ولی این هدایت با هدایت اولی فرق دارد. این هدایت، رساندن به مقصد است. مثل این آیه که می‌فرماید: ...»

«...؛ ما همه انبیایی که نام بردیم هدایتشان کردیم، نوح را هم

قبلاً هدایت کردیم. این هدایت به معنای آدرس دادن نیست، این هدایت به معنای بردن و رساندن به مقصد است، این هم نوع دیگر. یک وقتی می‌رسید می‌بینید که این یکی از اشرار سرشناس است مثلاً هر روز دنبال دعوا و چاقوکشی و فتنه است. الان هم از چشمش معلوم است که دارد می‌رود آن میدانی که آدرس می‌خواهد، دو عده را به جون هم اندازد. شما می‌گویید که قربه الی الله این شخص را امروز بد راه

۱- اسراء آیه ۲

۲- بقره آیه ۱۸۳

۳- نساء آیه ۱۰۳

۴- بقره آیه ۱۸۵

۵- انعام آیه ۸۴

کنیم که بلد نباشد به او آدرس معکوس می‌دهید. از روی حکمت و بر اساس عقل این شخص را بد راه می‌کنید. هر کس هم کار شما را ببیند و بشنود می‌گوید: آفرین! جلوی یک فتنه را گرفتی. قرآن کریم می‌فرماید: بعضی‌ها می‌آیند سراغ قرآن و دنبال تأویل قرآنند ولی به قصد فتنه‌گری اینها را خدا گمراه می‌کند. ...»

«...»^۱، مال اینها است. ...»^۲، این هم یک آدرس است، منتها خدا راه غلط را به آنها نشان می‌دهد چرا؟ چون می‌خواهند فتنه‌گری کنند، خدا آدرس دقیق را به آنها نشان نمی‌دهد. این هم یک معنا. حالا اینجا کدام نوع هدایت منظور است؟ نوع اول؛ یعنی فقط آدرس است. ...»

قرار دادیم برای بنی‌اسرائیل، «؛ این که غیر من را وکیل نگیرید. شما به سیاق دقت کنید ببینید آئینا

متکلم مع‌الغیر است، جَعَلْنَا هُم مَّتَكَلِّمٍ مَّعَ الْغَيْرِ است. بعد یک وقت حالت التفاتی در اینجا پیدا می‌شود می‌گوید: «...»

نگفت: «من دوننا»، متکلم وحده آورد، چرا؟ شیوه قرآن اینگونه است اموری که واسطه‌پذیرند، خدا با ضمیر جمع می‌آورد، می‌گوید: «؛

ما نازل کردیم، «؛ ما خلق کردیم؛ چون خلقت واسطه دارد، «؛ وحی کردیم؛ وحی واسطه دارد، فرشتگان خدا، واسطه

وحی هستند، «؛ مواخذه کردیم، واسطه دارد. اما بعضی از امور واسطه ندارند. یکی از آنها وکالت است یا توکل. هیچ کس

نگفته است شما توکل کنید به امام حسین علیه السلام، امام حسین مثلاً توکل کند به خدا، اصلاً چنین چیزی به ما نگفتند و آموزش

هم ندادند. برای وکیل گرفتن، فقط خدا را باید وکیل گرفت. هیچ کس دیگر را به وکالت نباید گرفت. بنابراین این التفاتی که در

اینجا شده می‌خواهد بگوید وکالت واسطه ندارد. یک نکته جالبی که در اینجاست می‌فرماید: «؛ ما به

موسی کتاب دادیم، «؛ و قرار دادیم او را هدایت بنی‌اسرائیل. شاید کسی پرسد این کتاب چه بود؟

محتوایش چه بود؟ خدا می‌گوید: من همه ماحصل این کتاب را جمع می‌کنم در یک جمله و آن جمله این است: غیر من را وکیل قرار ندهید.

می‌گویید: من رفتم پزشک پیش دکتر، یک مجموعه‌ای از داروها برای من نوشته، الحاصل خاصیت این داروها، یک کلمه است این که من

سلامت بدن پیدا کنم. هدف احکام الهی این است که ما به سلامت نفس برسیم و نتیجه سلامت نفس این است که در ایمان به مرتبه‌ای

برسیم که جز خدا هیچ وکیلی در عالم برای خود نگیریم. نتیجه نماز این است، نتیجه روزه این است، نتیجه امر به معروف این است، نتیجه

نهی از منکر و همه احکام و عبادات نهایتاً باید این باشد. پس اگر ما به این نسخه عمل کنیم و به سلامت نفس کامل برسیم، نشانه‌اش این

است. یک انسانی که به درجه‌های اعلای ایمان رسیده جز به خدا توکل نمی‌کند. البته معنای توکل این نیست که اسباب را رها کنیم معنای توکل

این است که امید به غیر خدا نبندیم حتی اگر به اسباب هم چنگ بزنیم و اتفاقاً باید به اسباب چنگ زد. خدا در قرآن می‌فرماید: «

...»^۳؛ هر چه قدرت دارید برای دشمنان خدا آماده کنید

تا دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید. این تمسک به اسباب است. اینجا ننشینید، دشمن حمله کند، بعد این دفعه بخواهید چنگ و

دندان نشانش دهید. قبل از اینکه حمله کند این توپ و تانک‌ها پتان را ردیف کنید، ببیند، بترسد و حمله نکند؛ این که خیلی خسارتش کمتر

است. این تمسک به اسباب است، خود خدا هم دستور داده است و این با توکل هیچ منافاتی ندارد. پس توکل همان توجه باطنی و امید باطنی

به خداست و به غیر خدا امید نبستن. قرآن می‌فرماید: «...»^۴ و به پیغمبرش می‌فرماید: «...»

«؛ تو وکیل آنها نیستی؛ یعنی کسی نمی‌تواند به پیغمبر توکل کند. (بعضی عوام می‌گویند توکل به حضرت عباس ^(ع) هر

کس این حرف را زد به او بفهمانید که تنها چیزی که واسطه ندارد، همین است). توکل به پیغمبر ^(ص) و امام حسین ^(ع) و... غلط است. توکل فقط

۱- رعد آیه ۲۷

۲- بقره آیه ۲۶

۳- اسراء آیه ۲

۴- انفال آیه ۶۰

۵- طلاق آیه ۳

۶- انعام آیه ۱۰۷

به خدا. » «این عصاره نه تنها شریعت موسی، بلکه تمام شرایع آسمانی است که اگر انسان به اینجا نرسید، معلوم است نسخه را خوب عمل نکرده یا مواد و داروهایی که به کار برده فاسد بوده یا ظرفش خراب بوده است و الا این نسخه باید انسان را به اینجا برساند، نماز باید انسان را به اینجا برساند و باز قرآن از قول پیغمبران می فرماید: «...»^۱ اگر فرموده بود: »

«معنای انحصاری نداشت. یادتان است در بحث » «گفتیم یک قاعده‌ای است در بلاغت عربی و در علوم بلاغی که می‌گویند آن چیزی که حقیقت تأخیر است، اگر مقدمش کنند، معنای حصری می‌دهد. گفتیم: » «قاعده‌اش این بود که باید می‌گفت: «تَعْبُدُكَ»؛ چون ضمیر خطاب باید آخر می‌آمد (ضمیر متصل منصوب)، ولی اول آورد. گفت: » «اگر می‌گفت: «تَعْبُدُكَ»؛ یعنی می‌پرستیمت، این به این معنا است که ممکن است یکی دیگر هم کنارش بپرستند، با شرک هم جمع می‌شود، اما وقتی می‌فرماید: » «یعنی فقط تو را می‌پرستیم. این تقدیم و تأخیر حالت حصری دارد. حالا اگر شما جای مبتدا و خبر را هم عوض کنید همینطور می‌شود. اینجا هم به همین صورت است، می‌گوید: » «قاعده‌مند این بود که بگوید » «اما ...» یعنی فقط به خدا توکل می‌کنیم. قرآن می‌فرماید: «...»^۲ هر کس به خدا توکل

کند خدا برایش بس است، خدا کارش را درست خواهد کرد و یک روایت هم از امام جواد^(ع) است که در ادامه می‌خوانیم. شما ببینید اگر یک چیزی را بخواهید بخرید باید قیمتش را بپردازید درست است؟ چه چیزی است که می‌تواند قیمت هر چیز و هر خواسته گرانی باشد؟ امام جواد^(ع) فرمودند: «الثقة بالله تعالى ثمن لكل غال و سلم الى كل عال»؛ توکل به خدا، بهای هر چیز گران‌قیمتی و پلکان هر جایگاه بلندی است. معنای ساده حدیث این است که اگر به خدا توکل کنی، شما بهای آن خواسته‌ای که داری پرداختی، هر چند خیلی گران قیمت باشد. اینقدر توکل در زندگی انسان اثر دارد. خیلی چیزها است ما حواسمان نیست. یک شخصی می‌گفت که یک بنده خدایی ورکش برگشته بود، دو سه تا دختر داشت. خیلی هم آبرومند، شخصی گفت: این دیگر با این وضعی که پیدا کرده بعید است کسی بیاید خواستگاری دخترانش. خدا خواست آن چند دختر خوشبخت شدند و این گوینده برای دخترش خیلی اذیت شد. ما به شخصیت خودمان تکیه می‌کنیم. حالا من چون فلانی هستم، لابد بچه‌هایم هم خوشبخت می‌شوند، نه چه کسی گفته؟ به خودم تکیه کردم، به شخصیت خودم امیدوار شدم، به اسم و رسم خودم دل بستم. به هیچ چیز جز خدا دل نبندید، نه به پستان، نه به منصبان. یکی از شخصیت‌هایی که چند سال مسئول حجاج ایرانی بودند، در مکه خودش گفته بود، من چند سال مرتب به عنوان امیرالحاج آمدم مکه. یک سال در دلم خطور کرد، ما که دیگر امیرالحاجیم، دیگر مشکل مکه نداریم. گفت: سال بعد یکی دیگر انتخاب شد، سالهاست آرزو می‌کنم ولی نمی‌توانم به مکه بروم. به هیچ چیز دل نبندید؛ »

« توکل در زندگی انسان، باید به عنوان یک پایه و اساس اخلاق باشد که ما در ریزترین مسائل از آن استفاده کنیم. توسل اشکال ندارد، دست تمنا و دست نیاز باید به طرف وسایل دراز کرد اما دل نباید به غیر خدا بست. تکیه به غیر خدا، امید به غیر خدا، انسان را ناکام می‌کند. اساس و سر ناکامی‌های ما در زندگی این است. هیچ وقت به هیچ چیز غیر خدا نباید دل بست. وقتی هم می‌روید در خانه امام حسین^(ع) امیدتان نباید به امام حسین^(ع) باشد. امیدتان به خدا باشد. گفتیم توسل به ائمه، توکل که نگفتیم. باید به خدا توکل کرد و به خدا امید داشت. امام حسین^(ع) وسیله‌ای است برای این که ما برویم در خانه خدا. یکی از ویژگی‌های کسانی که متوکل بر خدا هستند این است قرآن می‌فرماید: کسانی که ایمان بیاورند و به خدا توکل کنند ابلیس بر آنها سیطره‌ای ندارد. اتفاقاً در روایتی هم آمده که خود ابلیس می‌گوید: من بر یک تعدادی سیطره ندارم از جمله کسی است که به خدا توکل کند. قرآن می‌فرماید: »

«؛ من بر آنهایی که ایمان دارند و به خدا توکل می‌کنند سیطره‌ای ندارم. پس عصاره شریعت

آسمانی و حاصل و میوه این درخت، این باید باشد که انسان به مرحله‌ای برسد که دیگر بدانند در عالم هیچ کسی جز خدا کاره نیست. خدا

۱- اعراف آیه ۸۹

۲- اعلام‌الدین، ص ۳۰۹، نشر مؤسسه آل‌البیت قم، ۱۴۰۸ هجری قمری

۳- نحل آیه ۹۹

رحمت کند امام یک جمله‌ای دارند، به فرزندشان سید احمد می‌فرمایند: فرزندم! مجاهده کن دل را به خدا بسپاری و در عالم مؤثری را جز او ندانی. «**لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**».

قسمت بعدی (قسمت سوم) آیه می‌فرماید: «...!» **ذَرِيَّةُ كَسَانِي** که با نوح در کشتی آنها را حمل کردیم؛ یعنی

این بنی‌اسرائیل، ذریه همراهان نوح هستند؛ چون بعد از نوح دیگر جز اینها کسی زنده نماند. نسل اینها ماند و کم‌کم زیاد شد تا یکی از آنها هم بنی‌اسرائیل شدند. چرا کلمه «ذریه» (از نظر نحوی) نصب گرفته؟ یک چیزی است در نحو به معنای اختصاص، اختصاص این است که یک فعلی را حذف می‌کنند که آن فعل یا کلمه «اعنی» است. «اعنی» یعنی منظورم این است یا «اخص» یعنی اختصاص می‌دهم. (بیشتر «اعنی» را مدنظر داشته باشیم یعنی منظورم و مقصودم این است)، این فعل محذوف می‌شود. کلمه بعدی مفعول به می‌شود برای این فعل محذوف و نصب می‌گیرد. به عنوان مثال می‌گوید: «نحن العرب نكرم الضيف»؛ ما عرب‌ها مهمان را گرامی می‌داریم؛ اینجا یک فعلی قبل از «العرب» است، مثل اینکه گفته باشد ما (که منظورم عرب‌ها است)، «اعنی العرب»، آنوقت این «العرب» مفعول به می‌شود برای «اعنی» و منصوب می‌گردد. یا مثلاً این حدیثی که از ابوبکر نقل شده است (و حضرت زهرا^(س) از اولین کسانی است که این حدیث را تکذیب کردند)، «نحن معاشر الانبياء لا نورث درهماً و دیناراً»، اولی گفته بود که پیغمبر فرمودند: ما جمعیت انبیاء درهم و دینار به ارث نمی‌گذاریم. ببینید می‌گوید: «نحن معاشر الانبياء»، معاشر منصوب شده. مثل اینکه گفته باشد مرادم جمعیت پیغمبران است یعنی «نحن [اعنی] معاشر الانبياء، [اخص] معاشر الانبياء» پس به این ترکیب ترکیب اختصاص می‌گویند. اگر به شما گفتند ترکیب اختصاص چیست؟ بگویید آنجایی که فعل اخص یا اعنی حذف شده باشد و کلمه منصوب شده باشد.

اینجا که قرآن می‌فرماید: «...» بعد می‌گوید: منظورم

ذریه کسانی هستند که با نوح بودند. چه می‌خواهد بگوید ما که بنی‌اسرائیل را شناختیم، اصلاً آدرس داد برای چه، دوباره آدرس دیگر داد؟ زمانی است که کسی را نمی‌شناسی، می‌گویی کیست؟ می‌گویی برادر خانم فلانی، می‌گوید: حالا او را شناختم، از این طریق او را معرفی می‌کند. ولی ما بنی‌اسرائیل را می‌شناسیم که اسمشان هم که در قرآن زیاد آمده، چرا دوباره اینگونه آدرس داد؟ نکته‌ای در آن است. دقت کنید. می‌گوید: منظور ذریه پیروان نوح است؛ ذریه کسانی هستند که همراه نوح بودند «...»؛ **اینها خاندان آنهايي**

هستند که با نوح بودند، رفیق‌های نوح. می‌خواهد نکته مهمی را بفهماند که اعمال خوب پدران و مادران در نسلشان و در سعادت نسلشان مؤثر است. مثل اینکه مثال می‌زنم! عده‌ای می‌خواهند بروند یک جای مهمی. حالا ۲۰۰ نفر، ۳۰۰ نفر اینجا جمع شدند. یک اتوبوس هم بیشتر نیست. ۴۰ نفر را باید سوار کنند، بقیه را هم باید برگردانند. هر کس سعی می‌کند سوار شود، یک وقت می‌بینید عده‌ای را سوار می‌کنند، داد همه در می‌آید که چرا اینها را سوار کردید؟ می‌گویند: اینها خانواده شهداء هستند. مردم دیگر حرف نمی‌زنند. ما عقلاً هم در برخوردمان اینطوری هستیم. شما اینجا نشستید یک خانمی یا یک آقای می‌آید سلام می‌کند، شما عادی سلام جوابش را می‌دهید. می‌نشیند. یک وقت کسی می‌آید می‌گوید: این آقا (مثلاً) پسر آقای دکتر حسابی است. تا می‌گوید، بلند می‌شوید می‌گویید: آقا ببخشید من شما را به جا نیاوردم، خیلی خوشبختم! چه فرقی کرد؟ می‌گوییم: پدر ایشان، گردن ما حق دارد. پرسش هم بالاخره یک بهره‌ای از این حق پدر می‌برد. آیا این درست است؟ بله تا مادامی که آثار زحمت پدر را خراب نکرده، این حق احترام را دارد. خدا هم در قرآن این روش را تأیید کرده است، اگر شما خوب باشید ما بچه‌های شما، نوه‌های شما و ذریه‌تان را رعایت می‌کنیم. از زمان حضرت نوح تا حضرت موسی، ابراهیم فاصله افتاده بود شاید ۲۰۰۰ سال گذشته بود؛ یعنی می‌گوید به خاطر ایمان همراهان نوح که چند روزی ضرب و شتم و توهین و افترا به خاطر خدا تحمل کردند؛ ما اینقدر برای اینها ارزش قائل هستیم که ذریه‌شان را هم مشمول رحمت قرار دادیم. چرا به آنها کتاب دادیم؟ چون ذریه نوح بودند، ذریه پیروان نوح بودند. چرا به پیروان نوح محبت کردیم؟ می‌گوید: «...» چون اینها با نوح بودند. به این دلیل به مؤمنان عنایت کردیم که همراه نوح بودند. نوح را چرا؟ حالا بگذارید من دلایل قرآنی آن را بیاورم. بعضی از دلایل قرآنی نشان می‌دهد که عمل والدین در سرنوشت فرزندان مؤثر است. مثل این آیه: «...»

«...!» (کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از

۱- اسراء آیه ۳

۲- اسراء آیه ۲

۳- نساء آیه ۹

(مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.) وقتی دارید ارث تقسیم می‌کنید چند تا یتیم آمدند نگاهشان دوخته شده به دست شما به آنها بی‌احترامی نکنید، ناامیدشان نکنید، با کلمات سبک و زشت با آنها برخورد نکنید؛ چرا؟ چون این خطر وجود دارد که دل اینها بشکند، خدا هم همین بلا را سر بچه‌های شما در بیاورد. بچه‌های ما چه تقصیری کردند؟ می‌گوید: عمل شما در سرنوشت نسلتان مؤثر است. پدر اینجا بی‌احترامی به یتیم می‌کند در سرنوشت بچه‌هایش هم اثر می‌گذارد (بحث عدالت آن، بحث دیگری است که چگونه با عدالت جور می‌آید).

آیه دیگر می‌فرماید: «...»؛ کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی

از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می‌کنیم. آنهایی که ایمان آوردند و خانواده‌شان هم در ایمان دنبال سر پدر و مادر خود رفتند حالا به آنها هم که نرسیدند ولی بی‌ایمان نمرندند. قرآن می‌فرماید: «...»؛ ما این ذریه را ملحق

می‌کنیم به پدران در مقام و مرتبه، «...»

چیزی نمی‌کاهیم؛ و هر کس در گروه اعمال خویش است. هزینه ندارد، بی‌هزینه این کار را می‌کنیم، چرا؟ چون کار خوب پدران در سرنوشت بچه‌ها هم دنیایی و هم اخروی اثر دارد. این مال اخروی است، آن اولی مال دنیا است. مورد بدش است. حالا یکی دنیایی برای مثبتش هم عرض می‌کنم، در سوره کهف که می‌فرماید: «

...»؛^۲ (حضرت خضر به حضرت موسی^(ع) می‌فرماید: و اما آن دیوار، از

آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. می‌فرماید: چون پدر این دو بچه مرد صالحی بود، خدا خواست که من و تو بیایم اینجا برایشان کار کنیم و منافع دنیایشان را حفظ کنیم. معنای آن چیست؟ حضرت امام^(ع) گفته بودند می‌خواهد بگوید اگر شما خوب باشید خدا پیغمبران بزرگ و اولوالعزم را می‌فرستد برای منافع بچه‌هایتان عملگی کند. این تعبیری بود که امام بکار بردند «عملگی!» خدا به مؤمنین که عنایت دارد هیچ، به نسلشان هم عنایت دارد. البته اگر نسل حق‌ناشناسی نباشند که خرابش کنند. بعضی زحمت پدرانشان را خراب می‌کنند. بنابراین اگر دیدید به بچه‌های بزرگان یک احترامی می‌گذارند، خیلی ناراحت نشوید. می‌گویید: (مثلاً) این در حد پدر و مادرش نیست، در حد جدش نیست، ناراحت نشوید، این روش خداست. اینقدر خوبی خوبان اثر دارد که خدا به نسلشان هم احترام می‌گذارد. حالا چرا خدا اینقدر به نوح^(ع) بها داده که ذریه پیروانش را هم گرمی داشته؟ ببینید یک آدم چقدر می‌تواند بالا برود که بگویند هر که با تو است ما ۱۰ نسل دیگرش را هم عزیز می‌داریم، چون با توست. می‌دانید چرا؟ آخر آیه این را می‌فرماید: (چرا تکریم نوح؟) «...»

«...»؛ نوح بنده شکوری بود. خیلی به درگاه خدا شکرگذار بود. من فقط یک روایت می‌خوانم ان‌شاءالله توضیح آن برای جلسه آینده

باشد. می‌فرماید: هیچ صفتی در عالم کمیاب‌تر از صفت شکر نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توجه به اینکه اگر ما بخواهیم در علم تفسیر توانایی داشته باشیم باید یک اطلاعات فشرده‌ای هم از بحث حدیث داشته باشیم؛ چرا که بدون فهم آثار اهل‌بیت^(ع) فهم قرآن هم تقریباً ناممکن است و احتمال خطر و احتمال افتادن در گودال تفسیر به رأی زیاد است. اولاً کلمه درایه به معنی فهم و علم است «...»

فردا قرار است با من و شما چه شود؟ درایه‌الحديث یعنی فهم حدیث، درک حدیث، فقه حدیث. اما اصطلاحاً علم‌درایه به علمی می‌گویند که از متن حدیث و از سند حدیث (البته بصورت کلی سند و نه جزئی)، بحث می‌کند. مثلاً بحث می‌کنیم که متن این حدیث با آن حدیث تعارض دارد یا متن این حدیث چه چیز می‌خواهد بگوید؟ مسائلی که در مورد متن حدیث بحث می‌کند و همچنین کلیت سند حدیث، مثلاً می‌گوییم: این حدیث، حسن است، حدیث صحیح است، خبر متواتر است، خبر واحد است. زمانی است که روی کلیت سند حدیث بحث نمی‌کنیم بلکه

۱- طور آیه ۲۱

۲- کهف آیه ۸۲

۳- اسراء آیه ۳

۴- احقاف آیه ۹

روی جزء جزء سندش بحث می‌کنیم. می‌گوییم: زید از عمر، عمر از حسن، حسن از تقی تا رسیده به معصوم اینجا روی رجال حدیث بحث می‌کنیم که این آقا عادل بوده، عادل نبوده، شناخته شده است، مجهول است به این علم رجال می‌گویند. این یک علم جداگانه‌ای است. پس مراد از سند حدیث در این تعریفی که آوردیم طریق کلی حدیث است، آن عنوانی که به حدیث می‌دهیم به خاطر سندش. نگاه به سند حدیث می‌کنیم می‌گوییم: این حدیث ضعیف است، این حدیث مخالف مشهور است، این حدیث حسن است، این حدیث موثق است، این حدیث صحیح است، این خبر واحد است، این خبر متواتر است و روی آن بحث می‌کنیم. در اینجا چند اصطلاح را باید توضیح دهیم تا وقتی شما با آن مواجه می‌شوید کاملاً توجیه باشید:

سند: سند یعنی طریق روایت؛ یعنی شخص‌هایی که در آن روایت آمده‌اند و از یکدیگر نقل کرده‌اند تا رسیدند به معصوم، به این سند حدیث می‌گویند. ما در استعمالات عادی روزمره هم به کار می‌بریم؛ می‌گوییم: سند این حرفی که زدی چیست؟ چه کسی نقل کرده؟ می‌گوییم: روزنامه فلان به نقل از فلان منبع نقل کرده، به این سند حدیث می‌گویند؛ سند گفتار، سند خبر.

متن: متن همان اللفظ و معنای روایت است. می‌گویند: متن روایت، یعنی همان الفاظ روایت، مثلاً ما بحث می‌کنیم «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» اصلاً این مولا یعنی چه؟ چه می‌خواهد بگوید؟ مراد پیامبر (ص) از مولا چیست؟ یا مثلاً بحثی که فقها روی متن روایت می‌کنند که وقتی معصوم در این جا گفته «صوموا لرؤيته»، این رؤیت چه رؤیتی است؟ به این می‌گویند: بحث روی متن حدیث، ما فعلاً با سند حدیث کار نداریم. یا مثلاً امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً»؛ هر کسی حرفی به من یاد داد من را بنده خودش کرد. منظور حضرت چیست؟ می‌توانیم بگوییم هر کس حرفی به من یاد دهد، من بنده معلم خودم هستم، می‌توانیم یک طور دیگر بگوییم نه آقا علی که معلم نداشته اصلاً شأنش، شأن داشتن معلم نیست، کسی که نمی‌تواند حرفی به علی یاد دهد، منظور حدیث این است که هر کس توانست به علی چیزی یاد بدهد که علی بلد نباشد و او بلد باشد، من بنده‌اش می‌شوم؛ یعنی کسی نمی‌تواند. ممکن است کسی بگوید: نه آقا هیچ کدام از این دو معنا نیست، منظورش این است آن پیامبر و رسولی که به من چیزی یاد داد و من شاگردش هستم، من بنده‌اش هستم. ببینید به سه شکل می‌توانیم تفسیر کنیم، به این می‌گویند: درایه‌الحدیث؛ یعنی شما دارید روی متن حدیث کار می‌کنید و می‌خواهید بفهمید منظور متن چیست؟

سنت: قول فعل و تقریر معصوم است. قول همین احادیثی است که وجود دارد. فعل معصوم هم عملکرد معصوم در موضوعات شرعی است مثل عمل پیامبر در انجام واجبات و مستحبات. تقریر معصوم، مثلاً شخصی آمد از محمدبن مسلم سؤال کرد، محمدبن مسلم هم گفت: حکم مسئله این است، امام صادق (ع) هم سکوت کردند؛ یعنی اقرار کردند به اینکه این حرفش درست است؛ این هم می‌شود تقریر معصوم. هر کدام از اینها می‌شود سنت نبوی یا سنت ائمه معصومین علیهم السلام. البته سنی‌ها می‌گویند: قول و فعل و تقریر پیامبر. ما می‌گوییم: قول و فعل و تقریر پیامبر و جانشینان معصومش. فرق ما با آنها این است.

حدیث: کلام منقول از معصوم.

خبر: همان حدیث است، مترادف معنای حدیث است. گاهی می‌گویند اخبار، گاهی می‌گویند روایات و گاهی می‌گویند احادیث.

حدیث قدسی: حدیث قدسی کلام خداست که منقول از پیامبر است ولی فرقی با قرآن این است که در قرآن به وجه اعجاز است و کسی نمی‌تواند مثل آن را بیاورد و تحدی شده اما خبر قدسی اینطوری نیست، در عین حال یک رائج‌های از نور ذوالجلال در آن هست. ما وقتی به حدیث قدسی نگاه می‌کنیم یک تفاوتی با احادیث معمولی دارد، اما تحدی در آن نیست و گوینده آن هم خداست به آن حدیث الهی هم می‌گویند.

اقسام خبر:

و اما می‌رسیم به فصل اول بحث که اقسام خبر است. ما کلاً دو نوع خبر بیشتر نداریم: خبر متواتر و خبر واحد.

- **خبر متواتر:** خبر قطعی‌الصدور است (این تعریف آن نیست ویژگی آن است)؛ یعنی خبری که قطعاً می‌دانیم صادر شده و یقینی است.
- **خبر واحد:** خبر غیرمتواتر و غیرقطعی‌الصدور است، ظنی است.

خبر متواتر:

خبر جماعتی که عادتاً محال است بر کذب تبانی کنند؛ (یعنی محال ذاتی نیست ولی عادتاً محال است. مثلاً بگویند: هندوستان وجود ندارد، بابا این همه در کتاب‌های جغرافی نوشتند، نقشه‌اش را دیدیم، این همه نقشه‌های جهان را که به ما دادند نقشه هندوستان در آن بوده، این همه

اخبار که گفتند، می‌گویند: همه اخبارگوها و وزارت آموزش و پرورش و چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها با هم تبانی کردند که به دروغ بگویند: هندوستان وجود دارد. چنین چیزی که نمی‌شود؛ این عادتاً محال است، درست است که محال ذاتی نیست ولی نمی‌شود هم که این کار را انجام دهند. این همه آدم بیایند با هم تبانی کنند که به دروغ بگویند: هندوستان وجود دارد؟ خبر متواتر یک چنین حالتی دارد، عادتاً محال است که روایانش بر کذب، تبانی کرده باشند، به این می‌گویند: خبر متواتر. خبر واحد چیست؟ هر چیزی که اینطور نباشد، هر چیز که به درجه تواتر نرسد، واحد است. تعریف دیگری نمی‌خواهد. به شما بگویند: علم را تعریف کنید، تعریف می‌کنید. بگویند: جهل را تعریف کنید، بگویید: هر چه علم نیست، جهل است. بگویند: عدل را تعریف کنید، تعریف می‌کنید. بگویند: ظلم چیست؟ بگویید: آن که عدل نیست، دیگر نیاز به تعریف ندارد. دو چیز که متناقض شدند وقتی یک طرف را تعریف کردید، طرف دیگر خود به خود شناخته شده است. می‌گوییم: خبر متواتر خبریست که عادتاً امکان ندارد روایانش بر دروغ با هم تبانی و هماهنگی کرده باشند، که بیاییم دروغ بگوییم. نمونه‌های خبر متواتر عادی مثل وجود شهرهای معروف جهان، وجود شخصیت‌های معروف دنیا، مثل کوروش مثل انوشیروان، رودخانه‌های معروف، کتاب‌های معروف، دانشمندان معروف، این‌ها می‌شوند خبر متواتر. اما در روایات مثل خبر غدیر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» این خبر متواتر است. ظاهراً در اخبار و روایات اسلامی هم هیچ خبری از این در تواتر قوی‌تر نیست؛ چون تنها خبریست که صد و بیست طریق دارد و مثل روایت ثقلین، روایت ثقلین «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ...» این روایت، هم نزد شیعه و هم نزد اهل سنت متواتر است.

شروط تواتر:

۱- مخبرین باید به حدی باشند که تبانی آنها بر کذب، عادتاً محال باشد. همان تعریفی که گفتیم، این اولین شرط است؛ یعنی فرضی نتوان کرد. بگوییم: نکند این جا با هم تبانی کردند. احتمال تبانی در آن وجود نداشته باشد، به این می‌گویند: خبر متواتر.

۲- مبنای علم آنها، حس باشد نه حدس و نه چیز دیگر و نه مسائل نظری. گاهی وقتها ممکن است که یک خبری را برای ما نقل کنند، بگویند: ما دیدیم که چنین اتفاقی افتاد، زمانی است که بر اساس تفسیر و برداشت خودشان می‌گویند به این خبر متواتر نمی‌گویند. به خبری متواتر می‌گویند که از روی حس و شهود و ادراک حسی باشد. اگر از روی برداشت نظری و ابتکارات فلسفی و کلامی باشد دیگر به این خبر، متواتر نمی‌گویند.

۳- همه طبقات، متواتر باشد. ببینید اگر کسی به شما بگوید: من از بیست نفر شنیدم که گفتند: حسنعلی مرده است، می‌گوییم: این بیست نفر از چه کسی شنیده‌اند؟ می‌گوید: همه آنها در نانوائی از زید شنیده‌اند، این طبقه دوم خبر چه شد؟ از تواتر افتاد حالا به نظر شما خبر دنبال آن بیست نفر می‌رود یا دنبال آن یک نفر؟ حالا اگر بگویند: بیست نفر از بیست نفر دیگر شنیدند و آن بیست نفر هم از بیست نفر دیگر شنیدند و آن بیست نفر از یک نفر شنیدند، دوباره آن یک نفر از بیست نفر شنیده این چه می‌شود؟ واحد است یا متواتر؟ واحد است. کافیسست یک طبقه خراب شود. پس خبر متواتر، نه تنها باید در طبقه اول متواتر باشد بلکه باید شرط تواتر در تمام طبقات حفظ شود. یکی از کارهایی که علامه امینی کردند این بود که آمدند در تمام قرن‌ها از قرن اول تا قرن چهاردهم تا زمانی که الغدیر را نوشتند طبقات نقل حدیث متواتر غدیر را دقیق در کتاب الغدیر آوردند، گفتند: در تمام قرون روایان حدیث غدیر متواترند، آن هم تواتر بسیار قوی که این از خدمات بسیار شایسته علامه امینی بوده است. پس فهمیدیم که یکی از شرطها این است اگر مثلاً خبر ما پنج طبقه داشته باشد، در چهار طبقه متواتر باشد، فقط در یک طبقه (حالا می‌خواهد اول باشد، آخر باشد و یا وسط آن) از حالت تواتر خارج شود، نتیجه دنبال همان یک طبقه است، این هم عقلی است شما خودتان در اخبار اجتماعی همینطور عمل می‌کنید. بگویند: هزار نفر نقل کردند که حسنعلی مرده، می‌گویید: هزار نفر؟! پس معلوم است که او مرده، این هزار نفر از چه کسی شنیدند؟ می‌گویند: فلانی، سخنرانی می‌کرده گفته که حسنعلی مرده، می‌گویید: این هزار نفر که شد یک نفر، دیگر از نظر شما خبر از حالت تواتر خارج خواهد شد.

۴- خبر در همه طبقات علمی باشد، ظنی نباشد. مثلاً بگویند: آقای زید فلان جا پرنده‌ای دید که به نظرش آمد کبوتر است، بهتر بگوییم در منطقه فلان یک نفر یک شیء پرنده‌ای دید که احتمال داد، بشقاب پرنده است. می‌گوید: در منطقه نیر و سخوید یزد هم یک نفر یک شیء پرنده‌ای دیده، احتمال داد بشقاب پرنده است، فلانی هم فلان جا یک شیء پرنده دیده احتمال داد، بشقاب پرنده هست، همه احتمال دادند حالا ما صد تا احتمال را کنار هم می‌گذاریم، این خبر که متواتر نیست، همه احتمال دادند؛ یعنی اگر روایان زیاد باشند ولی نقلشان از روی علم نباشد این خبر، خبر متواتر نیست. البته بعضی‌ها در این نوع خبر مناقشه کردند گفتند: در بعضی از جاها خبر متواتر خواهد شد.

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

تفسیر ترتیبی و آموزش روش آن

سوره مبارکه اسراء

»

« (اسراء آیه ۱)

- = بردن در شب / : تأکید /

- حرکت مقدماتی معراج (اشاره ای به روایات)

: زمینها در ارزش معنوی متفاوتند

: التفات از غیبت به تکلم ← برای بیان از موضع قدرت

- : سمیع به خواسته و دعای او / بصیر به شایستگی او برای معراج ← ارتباط صفات با محتوای متن آیه

» ... « (اسراء آیه ۲):

کتاب: دستورات زندگی (بایدها و نبایدها)

... «...: اقسام هدایت / هدایت بمعنای نشان دادن راه

- بمعنای ایصال به مطلوب مثل: «...» « (انعام آیه ۸۴)

... «...:»

التفات ← بیان اینکه وکالت الهی واسطه ندارد/ «...» « (انعام آیه ۱۰۷)

... «...» « (اعراف آیه ۸۹) ← تقدیم جار و مجرور ← اختصاص (فقط توکل بر خدا می کنیم)

روایات ← وکالت الهی ثمن هر چیز گرانی است

قرآن: «...» « (طلاق آیه ۳)

- عدم سلطان ابلیس بر متوکلان

« (نحل آیه ۹۹) ←

» « (اسراء آیه ۳)

ذریه ← نصب بخاطر اختصاص

حذف فعل اعنی یا اخص و منصوب کردن اسم مثل نَحْنُ الْعَرَبُ نُكْرِمُ الضَّيْفَ ← نحن (اعنی) العرب...

یا حدیث نحن معاشر الانبیاء... ← مراد آیه ← منظور ذریه پیروان نوح است.

نکته: ذکر ذریه ← برای فهماندن این مطلب که خوبی پدران در سرنوشت نسل آنها مؤثر است.

دلایل:

» « (نساء آیه ۹)

» « (طور آیه ۲۱)

»

... « (کهف آیه ۸۲)

چرا احترام به مومنان پیرو نوح؟

← بخاطر؟؟؟ با نوح

چرا تکریم نوح؟ ← «...»

«(اسراء آیه ۳)» ← بدلیل شکور بودن

روایت: صفتی نایاب‌تر از شکرگذاری نیست ← کفران در طبیعت انسان

علم الحدیث

درایت‌الحدیث

درایه = فهم، اطلاع

در اصطلاح: علم با؟؟؟ از متن و سند حدیث

مراد از سند ← طریق کلی حدیث ← بحث راویان بصورت تفصیلی = علم رجال

سند: طریق روایت فرد فرد تا معصوم

متن: الفاظ و معنای روایت

سنت: قول فعل و تقریر معصوم

حدیث: کلام منقول از معصوم

خبر: حدیث (در اصطلاح محدثان)

حدیث قدسی: کلام خدا منقول از پیامبر بدون تحدی و وجد اعجاز

فصل اول

اقسام خبر

- متواتر: قطعی الصدور

- واحد: غیر قطعی الصدور

متواتر: خبر جماعتی که عادتاً تبانی آنها بر کذب محال باشد.

نمونه‌ها:

- اخبار عادی: مثل خبر وجود بلدان معروف

- روایت: مثل خبر غدیر و ثقلین

شروط تواتر

۱- مخبرین بحدی باشند که تبانی آنها بر کذب عادتاً محال باشد.

۲- مبنای علم آنها حس باشد نه حدس.

۳- همه طبقات متواتر باشند.

۴- خبر در همه طبقات از روی علم باشد (خبر ظن جماعت زیاد موجب علم نمی‌شود).

(البته گاهی خبرهای ظنی موجب علم می‌شود).

التماس دعا

کلمات:

سوره مبارکه ص	فَوَاقٍ: آرامش - استراحت	مَنَاصٍ: پناهگاه - فریادرس
انْطَلَقَ: براه افتادند	يُرَادُ: درخواست شده	اِخْتَلَقَ: نوین - جدید
فَلْيَرْتَفَعُوا: پس باید بالا روند	مَهْزُومٌ: شکست خورده	ذُو الْأَوْتَانِ: صاحبان قدرت
أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ: قوم شعیب	عِزَّتْ: حالت شکست ناپذیری انسان و بر دو نوع است. عزت ممدوح مثل عزیز: ذات پاک خدا و عزت مذموم: نفوذناپذیری در مقابل حق - غرور- سرکشی	قِطًا: بهره - سهم (آنچه از عرض بریده می‌شود)

الأشراق: بامداد	أواب: بسیار توبه کننده	ذالأيدي: صاحب دست (قدرتمند)
تَسَوَّرُوا: بالا رفتند	فَصَّلَ الخطاب: داوری - قضاوت	شَدَّذَنَا: محکم کردیم
نَعَجَه: گوسفند	لَا تَشْطُطُ: گزاف مگوی	المِحْرَاب: مصدر مجلس - غرفه‌های فوقانی - معبد
الخلطاء: شریکان	وَعَزَّنِي فِي الخطاب: بر من غلبه کرد	أَكْفَلْنِيهَا: به من واگذار (یک گوسفند را)
الصفافات: اسبان صف کشیده چابک و آماده حرکت	مَاب: بازگشتگاه	لَزَلْفِي: نزد ما
تَوَارَتْ: پنهان شد	أَحْبَبْتُ: دوست دارم	الجِياد: اسبهای سریع و تندرو
مُعْتَسِل: محل شستشو یا آبی که با آن شستشو می کنند	رُخَاء: به آرامی	السُّوق: ساقهای (اسبان)
الأصفاد: زنجیرها	أرْكُض: بر زمین بزن	فَأْمُنْ: پس ببخش
لَا تَخْتَن: (سوگند) خود را نشکن	ضَعْنًا: دسته‌ای از چوب نازک	بارد: خنک
أتراب: همسال	مُفْتَحَةً: گشوده	الأخيار: خوبان
عَسَاق: آب چرک‌آلود و بدبو	فَقَعُوا: پس بیفتید (بر خاک) - حالت سجده	نَفاد: پایان
زَاعَتْ عَنْهُمْ الأَبصار: چشمها آنها را نمی دید	لَا مَرَحَبًا: خوش آمد بر آنها مباد	مُقْتَحِم: وارد شدن در کار شدید و خوفناک (جهنم)
يُكْوَرُ: می پیچد	سوره مبارکه الزمر	مُنْكَلِّفِيْن: خطاکاران (کسانیکه سخن یا عملشان مبهم و پیچیده و به ناحق است)
مَبْنِيَه: ساخته شده	تُنْقِذُ: می رهاند	خَوْل: عطا می کند
تَقْشَعِرُ: لرزه بر اندامشان می افتد	مَتَانِي: تکرار شده	ينابيع: خزانه‌ها - چشمه‌ها
غَيْرَ ذِي عَوْج: بدون انحراف	تَلِيْن: نرم شود	جُلُود: پوست‌ها (م: جلد)
مَثْوِي: جایگاه	جزء بیست و چهارم	مُتَشاكِسُون: بداخلاق و متخاصم - کسانیکه دائماً به جرو بحث و نزاع مشغولند
مُضَلِّل: گمراه کننده	يُخَوِّفُونَك: ترا می ترسانند	كاف: كفايت کننده
مُمْسِكَات: بازدارندگان	كاشفات: دفع کنندگان	ذِي اِنْتِقَام: انتقام جوی
لَمْ تَمُتْ: نمرده است	مُقِيم: پایدار	إِعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ: هرچه در توان دارید انجام دهید.
أَسْرَفُوا: زیاده روی کردند	لَأَفْتَدُوا: فدیة دهند	إِشْمَارَتْ: متنفر
فَرَطْتُ: کوتاهی کردم	أَنْبِيُوا: بازگردید	لَا تَتَقَنَطُوا: ناامید نباشید
مَقَالِيد: کلیدها (م: مقلید)	مَفَازَه: رستگاری	قَبِضْتُهُ: در تحت تسلط او (خداوند)
أَشْرَقَتْ: می درخشد	صَعِقَ: بیهوش شوند	مُسُوْدَةٌ: سیاه
سَبِقَ: رانده شوند	وُقِيَتْ: پرداخت می شود	وُضِعَ: گذارده می شود
كَلِمَةُ الْعَذَاب: سرنوشت عذاب	خَزَنَتُهَا: نگهبانان جهنم	زُمرًا: گروه گروه
	حافین: فراگیرندگان	طِبْنُمْ: خوش آمدید